

### قتل ملا برفی و شورش کوهمره

طبق سنت دیرین کوهمره، این منطقه در هر زمان به نام طایفه‌ای خوانده می‌شد که «کلانتری» آن را به دست داشت:

در دهه‌های پایانی عصر ناصری، منطقه‌ای که امروز کوهمره سُرخ‌ی نامیده می‌شود، کوهمره شکفت نام داشت زیرا حکومت کوهمره در دست «رئیسان» و سپس «خوانین» شکفت بود. به این دلیل، حاج میرزا حسن حسینی فسایی (متوفی ۱۳۱۶ ق.) در *فارسنامه ناصری*، که تألیف آن در حوالی سال ۱۳۰۴ ق. به پایان رسید، منطقه فوق را «کوهمره شکفت» خوانده است.

در حوالی سال ۱۳۰۰ ق. ملا برفی، رئیس طایفه کوه‌نشین سقلمه‌چی، از سوی والی فارس به عنوان «ضابط [کلانتر] کوهمره» منصوب شد.<sup>۶۳</sup> در این دوران، که دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه را در برمی‌گیرد، منطقه فوق به «کوهمره دودو» موسوم بود زیرا محل اصلی استقرار طایفه سقلمه‌چی و مرکز اصلی حکومت ملا برفی روستای دودو (دودویه)، بر فراز کوهی به همین نام (امتداد غربی کوه دلو)، بود. پس از انقلاب، این روستا تخلیه شده و سکنه آن، سقلمه‌چی‌ها، در مراتع جنگلی خود در کوهپایه دودو، در غرب دارنگان و در درون و حاشیه جنگل بلوطدان، در روستاهای چنارک و چشمه بردی و ملاحسینی، زندگی می‌کنند. این همان منطقه‌ای است که امروزه مورد تهاجم لودرهای برخی شرکت‌های زمین‌خوار قرار گرفته است.

در نخستین سال سلطنت مظفرالدین شاه، ملا برفی سر به شورش برداشت و در رجب ۱۳۱۴ ق. به دستور میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله، حاکم فارس، سر بریده شد.

ملا برفی ریشی بلند و انبوه داشت. مقرر زمستانه حکومتش روستای ریچی بود و زنی از طایفه خود به نام خیری داشت. در سفری به شیراز زنی شیرازی گرفت و از این طریق، به گفته عبدالله خان قوامی، با ابوالقاسم خان نصیرالملک، پدر عبدالله خان قوامی، خویش شد. حاصل این وصلت دختری بود که در کودکی دیده بودم؛ پیرزنی به نام عزت خانم که

۶۳ آخرین خان قدرتمند شکفت، محمدرضا خان شکفتی - داماد ملا برفی سقلمه‌چی کلانتر کوهمره، بود. او در محرم ۱۳۰۸ ق. / اوت ۱۸۹۰ م. به دست سه پسر شکرالله خان شکفتی به قتل رسید. [غلامعلی خان نواب،] *وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس*، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۶، ص ۳۶۴) شکرالله خان شکفتی نیای خاندان عزیزی دارنگان است.

در شیراز می‌زیست و از طریق خیاطی امرار معاش می‌کرد.

سفر ملا برفی به شیراز به درازا کشید. در این فاصله محزون، شاعر نامدار قشقایی، به ریچی رفت و میهمان خیری، زن کلانتر، شد. خیری نامه‌ای خطاب به شوهر بی‌وفا تقریر کرد و محزون آن را به شعر، به گویش لری، نوشت. (محزون در اصل لر کهگیلویه بود.) این شعر محزون، که از زبان خیری به مذمت شیراز و شیرازیان و مدح کوهمره و ریچی می‌پردازد، شهرت فراوان دارد: «تُف شیراژ اهلش، همه شیراز چینه، مردم لیتکی نُقل خورُ و پَشَمک جُو»، الی آخر.<sup>۶۴</sup> ولی خان سقلمه‌چی حاصل وصلت ملا برفی و خیری است.

تمرد و قتل ملا برفی سقلمه‌چی پیامد سوء تدبیری بود که کوهمره و حومه شیراز را به آشوب کشید و سُرخیان را به شورش واداشت. این اولین شورش بزرگ سُرخ‌ی در دوران معاصر است که شش ماه پیش از قتل ناصرالدین شاه (۱۷ ذیقعد ۱۳۱۳) رخ داد، در سال‌های نخست سلطنت مظفرالدین شاه تداوم یافت و سرانجام به حوادث مشروطه پیوند خورد.

در جمادی‌الاول سال ۱۳۱۳ ق.، محمدتقی میرزا رکن‌الدوله، برادر کوچک و نالایق ناصرالدین شاه، در واپسین سال حکومتش در فارس، به تحریک شیخ یحیی، امام جمعه شیراز، به عزل ملا برفی دست زد و عبدالله خان دارنگانی را به جای او «ضابط [کلانتر] کوهمره» کرد. به دلیل طمع عبدالله خان، مأموران حکومتی به غارت مردم کوهمره و سُرخ‌ی دست زدند. این ماجرا نه تنها تمرد ملا برفی بلکه شورش سُرخ‌ی را نیز در پی داشت تا بدان‌جا که یک ماه بعد حکومت فارس مجبور شد بار دیگر ملا برفی را به عنوان کلانتر کوهمره منصوب کند.<sup>۶۵</sup> غلامعلی خان نواب،<sup>۶۶</sup> خفیه‌نویس و کارمند کنسولگری

۶۴ بخشی از این شعر را در *ایل ناشناخته*، ص ۱۲۷، نقل کرده‌ام. متن کامل آن را به خط زیبای پدربزرگم، ام‌الله خان کشکولی، در اختیار داشتم که مفقود شد. در مأخذ زیر موجود است: منوچهر هنرور، *غزل‌سرایان قشقایی و دیوان میرزا مأذون*، شیراز: انتشارات امانت، ۱۳۷۴، صص ۳۲۵-۳۲۸.

۶۵ *وقایع اتفاقیه*، ص ۴۹۶.

۶۶ غلامعلی خان نواب پسر محمدحسین خان، از خاندان نواب هندی (نواب شیرازی) است. غلامعلی خان منشی کنسولگری انگلیس در شیراز و مأمور اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در فارس بود. به‌نوشته سرهنگ احمد خان اخگر، «انگلیس‌ها به توسط غلامعلی خان نواب و میرزا عبدالصمد منشی پول‌ها داده، انتریک کرده، به تمام اطراف مراسله نوشته، مردم را تطمیع و تهدید می‌کردند.» (احمد اخگر، *زندگی من در هفتاد سال تاریخ معاصر ایران*، ص ۱۶۶) پس از شهادت رئیس‌علی دلواری

بریتانیا در شیراز، ماوقع را چنین شرح داده است:

«مقصوری از طایفه سُرخ‌ی بوده، تفنگدارباشی از جانب حکومت رفته که مقصر را بگیرد، بیش‌تر از طایفه را چاییده است. جمعی دزد درست کرده‌اند... اسباب بی‌نظمی از خود حکومت است که فراهم می‌آورد. من بعد راه بوشهر خیلی مغشوش خواهد شد به واسطه این طایفه سُرخ‌ی. از قراری که اهل بلوک کوهمره و املاک آنجا قلمداد کرده‌اند به قدر ده هزار تومان مال رعیت و غیره را تفنگدارباشی با سرباز و سوار که مأمور بوده چاییده‌اند. ولی این فساد و این غارت که تمام مردم می‌گویند، از آدمی است عبدالله خان نام، که امام جمعه محض عداوتی که با ملا برفی، که ضابط کوهمره بود، داشت و این آدم را که آدم خودش بود ضابط کوهمره کرده بوده است. خیلی مردم به امام جمعه بد می‌گویند. قریب دو هزار نفر زن و بچه را در این زمستانی گدا کرده‌اند و قریب هزار نفر دزد بر پا کردند که دیگر اطراف فارس به این زودی از دست طایفه سُرخ‌ی که الحال دزد کرده‌اند آسوده نخواهند بود.»<sup>۶۷</sup>

این همان سُرخ‌یانی‌اند که پیش‌تر، در ربیع‌الاول ۱۲۹۶ ق.، زمانی که روستائیان باغان کوار مورد تعدی سارقین قرار گرفتند، به یاری ایشان شتافتند و در جنگی سخت و

←

(۲۳ شوال ۱۳۳۳ق. / ۳ سپتامبر ۱۹۱۵ م.)، رهبر جنبش ضد انگلیسی مردم تنگستان، غلامعلی خان نواب در اقدامی تلافی‌جویانه به قتل رسید (۲۶ شوال ۱۳۳۳). اخگر قتل او و ترور نافرجام مأمور اطلاعاتی دیگر کنسولگری انگلیس، میرزا عبدالصمد، را چنین شرح داده است: «به‌ناگاه هنگامی که غلامعلی خان از نزدیک دروازه باغشاه سواره چهارنعل حرکت می‌کرد، دستی از خرابه بیرون آمد، او را هدف گلوله نمود. غلامعلی خان به هرزحمت بود خود را تا درب قنصلخانه رسانیده، از اسب درغلطید و پس از دو روز فوت کرد. تا سه روز هر جا خواستند او را دفن کنند مردم مانع می‌شدند تا مجبوراً در قنصلخانه او را دفن کردند. چند روزی نگذشت که میرزا عبدالصمد هم گرفتار گلوله غیبی شد ولی اجلس چون نرسیده بود نمرود.» (همان مأخذ، ص ۱۶۹) غلامعلی خان نواب نویسنده راپورت‌هایی است که با نام *وقایع اتفاقیه: گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس* به چاپ رسید. دکتر ماهیار نوابی، بازمانده خاندان نواب، که این یادداشت‌ها را در اختیار سعیدی سیرجانی، ویراستار کتاب، گذارده بود، به ملاحظات شخصی، نام وی را در کتاب درج نکرد. من این مطلب را در سال ۱۳۶۹، که برای انتشار کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* به مؤسسه اطلاعات می‌رفتم، از سید محمود دعایی، به‌نقل از سعیدی سیرجانی، شنیدم.

۶۷ *وقایع اتفاقیه*، ص ۴۹۵.

پرمخاطره اموال مال‌باختگان را پس گرفتند. غلامعلی خان نواب ماجرا را چنین گزارش کرده است:

«جماعتی از رعایای ده باغان بلوک کواری می‌روند در کوه هیمه بیاورند. قریب بیست نفر دزد بر آن‌ها ریخته، هفده رأس الاغ با چهل پنجاه تومان تنخواه دیگر از رعایا برده‌اند و یازده نفر از رعایای دیگر را یک روز سارقین نگاه داشته‌اند. بعد از آن که یازده نفر رها شده‌اند، می‌روند در باغان، ده خود، جمعیتی زیاد از ده برداشته و به تعاقب سارقین رفته‌اند. مقابل شده دیده‌اند که چاره سارقین را نمی‌کنند. طایفه سُرخ‌ی نزدیک آن‌ها بوده. امداد از طایفه سُرخ‌ی می‌خواهند. سُرخ‌ی حمایت کرده، دعوایی سخت به سارقین کرده‌اند. یک نفر از سارقین کشته و دو نفر زخمی شده‌اند و یک نفر هم از طایفه سُرخ‌ی زخمی شده و تمام تنخواه مسروقه را از سارقین پس گرفته‌اند.»<sup>۶۸</sup>

شورش کوهمره، که کین‌توزی و طمع‌شیخ‌یحیی امام جمعه و خان‌های دارنگان و غارت‌گری مأموران حکومتی عامل آن بود، ناامنی بزرگی پدید آورد. سال‌ها پیش، ابوالحسن غفاری کاشانی، مورخ عصر زندیه، مردم کوهمره را چنین توصیف کرده بود: «در مرحله کوه‌گردی گرو از پلنگان کوهنورد می‌بردند و در مراتب صحراگردی با وحشی‌غزالان بیابان‌گرد طریق پیشی و سبقت می‌سپردند.»<sup>۶۹</sup>

این سال‌ها در تاریخ شفاهی سُرخیان به «دوره سُرخ‌ی بگیرون» معروف است. به گفته مرحوم ملا حاجی بابا ناصرو،<sup>۷۰</sup> دستور دستگیری عمومی سُرخیان صادر و زنده گچ گرفتن از سر گرفته شد. مأموران حکومتی در هر جا سُرخ‌ی می‌دیدند او را دستگیر و به شیراز اعزام می‌کردند تا زنده گچ گرفته شود. در یک مورد، بیست و یک نفر سُرخ‌ی را در پیربنو زنده گچ گرفتند. روش شناسایی سُرخیان گویش آن‌ها بود. افراد را دستگیر می‌کردند و می‌گفتند به «قرآن» یا به «قبله» قسم بخورید. در گویش قدیم سُرخ‌ی حرف «ق» وجود نداشت و به قرآن «کهرن» و به قبله «کبله» می‌گفتند. بدینسان، شناسایی و زندانی و گچ

۶۸ همان مأخذ، ص ۱۰۶.

۶۹ ابوالحسن غفاری کاشانی، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۹، ص ۶۱۲.

۷۰ مصاحبه با مرحوم ملا حاجی بابا ناصرو، بیگدانه، ۱۳۵۴.

گرفته می‌شدند. اوژن فلاندن، جهانگرد فرانسوی، «گچ گرفتن» در اوآن سلطنت محمد شاه<sup>۷۱</sup> را چنین توصیف کرده است:

«برای این کار بهتر دانستند در دشت شیراز و نزدیک یکی از دروازه‌ها برجی سازد. برای این برج حجرات لاتعد و لاتحصی ساخت که هر یک منزل محبوسی شود. در آن زندانیان را جای داد، سپس با گچ و آهک و مصالح بنائی دوروبرش را پوشانید. بالای سر هر یک پنجره گذاشت تا از این پنجره‌ها تیره‌بختان گرسنه و تشنه دیده شوند... وقتی به داخل برج داخل شدم خرده‌های بسیار از جمجمه و پارچه‌های لباس یافتیم. هرکس بدین جا پا گذارد و این وضعیت را ببیند لرزان می‌شود.»<sup>۷۲</sup>

پس از قتل ناصرالدین شاه، رکن‌الدوله به تهران فراخوانده شد و میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله (وکیل‌الملک سابق) به حکومت فارس منصوب گردید. میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله، که لقب میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله را پس از مغضوبیت او تصاحب کرده بود، برادر میرزا محمود خان علاء‌الملک دیبا (نیای فرح دیبا، سوّمین زن محمدرضا شاه پهلوی) است. او در جمادی‌الاول ۱۳۱۴ وارد شیراز شد و اندکی بعد، در رجب ۱۳۱۴، برای ایجاد رعب در مردم ملا برفی را گردن زد و به این دلیل مورد تفقد مظفرالدین‌شاه قرار گرفت.<sup>۷۳</sup>

تدبیر دیگر ناظم‌الدوله تحبیب سُرخیان بود. بدینسان، ملا شهباز سُرخی در مقام کلاتر کوهمره منصوب شد. دو برادر بزرگ‌تر شهباز را، به نام‌های ملا حسن و ملا حسین، در فاجعه «سُرخی بگیرون» در دروازه شیراز زنده گچ گرفته بودند. این نخستین بار در دوران معاصر بود که سُرخیان کلاتری کوهمره را به دست می‌گرفتند. طبق همان سنت دیرین، نام «کوهمره دودو» به «کوهمره سُرخی» بدل شد.<sup>۷۴</sup>

۷۱. بنگرید به همین کتاب، زیرنویس ص ۸۴.

۷۲. سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی، ۱۳۵۶، ص ۲۷۳.

۷۳. وقایع/تفاتیقه، صص ۵۱۷-۵۱۸.

۷۴. از زمان شروع فعالیت سازمان ثبت اسناد و املاک در فارس (۱۳۱۱ ش.) منطقه کوهمره سُرخی با نام «کوهمره سیاخ» به عنوان بخش ثبتی ۲۳ فارس شناخته شد. این بخش دارای حدود هشتاد پلاک اصلی ثبتی است. پلاک‌های ثبتی این بخش از پلاک یک، روستای ماصرم، آغاز می‌شود و

## فارس پیش‌تاز انقلاب مشروطه

قهرمان میرزا عین‌السلطنه وضع فارس این زمان را، در شش ماهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و اوائل سلطنت مظفرالدین شاه، چنین توصیف کرده است:

«ناظم‌الدوله را حاکم فارس کردند. عقل‌ها حیرت دارد. این هم برادر نظام العلماء است. همیشه وزیرمختار [بوده] و در خارجه خدمت داشته، هیچ وقت حکومت نکرده. از حکومت اطلاع ندارد. یا فرانسه باید حرف بزند یا ترکی، زبان فارسی بلد نیست. حالا که حاکم است و رکن‌الدوله معزول. خیلی در این ایام فارس شلوغ بود. ایل قشقایی شهرها و دهات را غارت کردند. مال‌التجارت تجار هر چه بود بردند. می‌گویند معادل یک کرور تومان به اهل فارس و تجار خسارت و ضرر وارد آمد. تمام را ایل عرب و قشقایی بردند.

رکن‌الدوله هم تمام را مشغول عیش بود و ابدأ به کار رسیدگی نمی‌کرد، مثلاً یک شب اهل شهر محله یهود را ریخته غارت کردند، آن‌ها هم دفاع کرده قبل از وقت تهیه تفنگ و سنگر نموده نگذاشتند کاری بکنند. از سر شب تا به صبح در شهر شیراز صدای تفنگ و هیاهو بلند [بود] و متصل همدیگر را مقتول و غارت می‌کردند. من جمله شصت صندوق اموال و اسباب وزیر مختار آلمان را که از راه بوشهر به طهران می‌آمد بین راه بردند که وزیرمختار یک دست لباس نداشت روز ورود بر کند. بردند و خوردند. هیچ نقطه ایران به قدر فارس اغتشاش به هم نرسانید.»<sup>۷۵</sup>

←

پس از دور زدن کلیه روستاهای پیرامون جبال کوهمره در دشت سیاخ به پایان می‌رسد. در دوران ریاست پدرم بر منطقه، به دلیل علاقه کدخدایان روستاهای دشت سیاخ به حفظ نام این بلوک، وی گاه در مکاتبات عنوان «کوهمره سُرخ‌ی و سیاخ» را به کار می‌برد ولی در مجموع کل منطقه، از جمله بلوک سیاخ، به «کوهمره سُرخ‌ی» شهرت داشت. از سال ۱۳۲۴ ش.، که ارتش در قالب تشکیلات شبه نظامی «نیروی مقاومت ملی» به سازماندهی عشایر فارس برای مقابله با فرقه دمکرات آذربایجان و تهدیدات احتمالی خارجی پرداخت، «عشایر کوهمره سُرخ‌ی» گردان ۳ نیروی مقاومت ملی فارس بود و در آن کدخدایان سیاخ و دارنگان، مانند مرحوم مشهدی زمان‌الله عابدی (کدخدای کدنچ) و مشهدی غلامحسین پرهیزگار (کدخدای باب ایور) و کربلایی غلامحسین خان سلطانفر، عضویت داشتند و خود را متعلق به منطقه‌ای جدا از کوهمره نمی‌دانستند.

امروزه، بلوک سیاخ به «سیاخ دارنگون» شهرت یافته است.

۷۵. قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران:

←

عین السلطنه در منحصربه‌فرد خواندن آشوب فارس، پس از فروپاشی سلطنت ناصری، اغراق نکرده است. این درست است که با قتل ناصرالدین شاه در همه جای ایران آشوب آغاز شد؛ حتی در همدان که میانه سادات محله کباییان، «که جمعاً مردمان نجیب و طایفه بزرگ همدان می‌باشند»، و آخوند ملا عبدالله بر سر تولیت مدرسه بزرگ شهر نزاع و گفتگو بود. اندکی پس از قتل ناصرالدین شاه، این اختلاف به ستیز کشید و «جمععی تلف و بسیاری زخم‌دار شدند.» کار به جنگ داخلی در شهر و قشون کشی دولت و صلح اجباری طرفین انجامد.

«اما کردستان، اول شورش برای حاکم نمودند. بعد از محاصره حکومت به خانه علمای شیعه ریخته دو نفر از محترمین آن‌ها [را] که خیلی محل وثوق شیعه بودند تکه تکه نمودند... مردم هم جری شده، نظم و نسقی هم میانه نیست. همین حکایت همدان... شاید باز فردا به هم زدند... به این وتیره چندی دیگر تمام ایران خواهند شورید. علما معتبر شده، در هیچ وقت این قسم معتبر و مغرور نشده بودند.»<sup>۷۶</sup>

اما فارس پیشگام بود. این حوادث مقدمه انقلاب مشروطه است که در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق. به صدور فرمان مشروطه انجامید؛ و این خود مقدمه آشفته‌گی‌های پسین شد که تا استقرار دیکتاتوری رضا شاه پهلوی تداوم یافت. آقا نورالله مجتهد اصفهانی (نقّه‌الاسلام) در نامه‌ای به حاج میرزا ابراهیم مجتهد شیرازی (محلّاتی)<sup>۷۷</sup> بر پیشگام بودن

←

انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۳۷.

۷۶. همان مأخذ، صص ۱۰۶۳-۱۰۶۵.

۷۷. شیخ ابراهیم مجتهد محلّاتی شیرازی دومین پسر حاج شیخ ملا محمدعلی بن احمد محلّاتی شیرازی است. اصل این خاندان از محلّات به شیراز مهاجرت کردند و به این دلیل به «محلّاتی» معروف شدند. شیخ محمدحسین محلّاتی، برادر ارشد (متولد ۱۲۴۷ ق.)، از شاگردان میرزای شیرازی بود و در زمان مهاجرت میرزا به سامره (۱۲۹۱ ق.) به شیراز بازگشت و ملجاء بخشی از مردم شهر شد. در قیام تنباکو از فتوای میرزای شیرازی دال بر حرمت استعمال تنباکو حمایت کرد. (وقایع اتفاقیه، ص ۳۹۱) به گزارش غلامعلی خان نواب در ۱۶ رجب ۱۳۰۹ ق. فوت کرد و «محض احترام آن مرحوم» بازارهای شیراز تعطیل شد. (همان مأخذ، ص ۳۹۸) آیت‌الله حاج شیخ جعفر محلّاتی (متوفی ۱۳۱۸ ش.)، پدر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ بهاء‌الدین محلّاتی (متوفی ۱۳۶۰ ش.)، پسر حاج شیخ محمدحسین محلّاتی است.

←

فارس در انقلاب مشروطه تصریح دارد:

«اهالی فارس که اول مصدر غیرت و فتوت شدند و بر عامه اسلامیان معنی مردانگی و ثبات را خاطر نشان کردند و به واسطه تظلمات و پاداری آن‌ها مردم دارالخلافه به شور شورا افتادند و این نور شریعت و تمدن و ملت پرستی و دین‌داری و معدلت و مساوات و اتفاق دولت و ملت و اتحاد کلمه آفاق را روشن کرد و بر اقطار ایران، که ظلمات جهل بصایر و ابصار را پوشانده بود، مبرهن و آشکارا نموده... مردم عراقی و آذربایجانی به یک زبان مجلس شورای ملی خواستند...»<sup>۷۸</sup>

کلانتری ملا شهباز با ضعف و زوال حکومت قاجار و حوادث انقلاب مشروطه مصادف شد و لذا او به اعتباری دست یافت که کلانتران پیشین کوهمره، در عهد ناصری، از آن بی‌بهره بودند.

در این سال‌ها، که به جنگ اول جهانی و حضور مستقیم نظامی بریتانیا در جنوب ایران انجامید، فارس عرصه تنازع دو نیروی سیاسی و نظامی اصلی بود: در یکسو، بسیاری از طوایف ایل قشقایی به رهبری اسماعیل خان صولت‌الدوله، ایلخان قشقایی که از زمان حوادث مشروطه به سردار عشایر معروف شد، و متحدان او جای داشتند که مخالف اقتدار خاندان قوام‌الملک شیرازی و پس از ورود قشون انگلیس مخالف حضور نظامی انگلیسی‌ها در ایران بودند. و در

←

پس از فوت شیخ محمدحسین مجتهد محلاتی، در جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ ق. شیخ ابراهیم مجتهد، برادر دوم، از کربلا به شیراز آمد. «تمام علما و تجار و کسبه» استقبالی بزرگ از او کردند و قریب به ده هزار نفر از مردم شیراز، زن و مرد، تا چنارراهدار، دو فرسنگی جاده شیراز-بوشهر، به استقبال رفتند و «با احترام زیاد ایشان را وارد شهر کردند.» شیخ ابراهیم مجتهد محلاتی نیز از شاگردان میرزای شیرازی بود. در دوران حیاتش از اعتبار فراوان برخوردار بود. ردیه‌ای بر نظرات حاج محمدکریم خان کرمانی قاجار (نیای خاندان ابراهیمی کرمان) نگاشته است. در ۲۴ صفر ۱۳۳۶ ق. فوت کرد. آقا میرزا ابوالفضل مجتهد محلاتی (پدر مرحوم صدرالدین محلاتی) و حاج میرزا جمال‌الدین محمد مجتهد محلاتی (پدر مرحوم ضیاءالدین محلاتی) پسران آقا شیخ ابراهیم مجتهد محلاتی‌اند. امروزه، خاندان محلاتی شیراز، از تبار شیخ ملا محمدعلی محلاتی شیرازی، بسیار پرشمارند.

۷۸. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷، بخش دوم، ص ۱۰.



سوی دیگر، خاندان قوام‌الملک، و خوانین و طوایف تحت امر ایشان، که به عنوان پایگاه اصلی استعمار بریتانیا در جنوب ایران شناخته می‌شدند. این جبهه عشایری ضد انگلیسی- ضد خاندان قوام‌الملک، از حمایت سید عبدالحسین لاری، مجتهد سرشناس و رهبر مبارزات ضد استعماری جنوب ایران، برخوردار بود.

### انقلاب مشروطیت و جهاد مجتهد لاری

حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری (متولد ۱۲۶۵ ق.، متوفی ۴ شوال ۱۳۴۲/۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۳ ش.)، نیای خاندان آیت‌اللهی، پسر سید عبدالله، دزفولی‌الاصل و زاده نجف بود. تحصیلاتش را در محضر میرزای شیرازی و سایر علمای عتبات، مانند آخوند ملا حسینقلی همدانی و آخوند ملا محمد ایروانی (فاضل ایروانی)، به پایان برد. در بیست و سه سالگی به اخذ درجه اجتهاد نائل آمد و در زمره فقیهان برجسته و شاگردان خاص میرزا جای گرفت. در سال ۱۳۰۹ ق.، به درخواست مردم لارستان و به امر میرزا به لارستان رفت. از ابتدا به مسائل سیاسی توجه ویژه داشت و از نخستین اقدامات او اخراج میسیونرهای پروتستان، به‌طور عمده انگلیسی، از فارس بود.

مجتهد لاری، به عنوان نماینده تام‌الاختیار و امین مراجع ثلاث (آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، حاج شیخ عبدالله مازندرانی، حاج شیخ محمد حسین خلیلی تهرانی) نقشی بزرگ در انقلاب مشروطه ایفا کرد. پیوند نزدیک با آخوند خراسانی، رهبر انقلاب مشروطه، به مجتهد لاری جایگاهی ویژه می‌داد. ناظم‌الاسلام در ذیحجه ۱۳۲۶ ق. قشون تحت فرمان مجتهد لاری را بیست هزار نفر ذکر کرده است.<sup>۷۹</sup> مجتهد لاری، به دلیل برخورداری از این قشون، یکی از سرداران طراز اول نظامی انقلاب مشروطیت، حتی برتر از سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری، بود. علاوه بر این، باید اعتبار و نفوذ کلام مجتهد لاری را در میان ده‌ها هزار نفر عشایر مسلح جنوب ایران نیز مد نظر داشت که او را به قدرتی کم‌نظیر بدل می‌کرد. جایگاه مجتهد لاری در انقلاب مشروطه تا بدان حد بزرگ است که کسروی، به‌رغم برخی نظرات مغرضانه‌اش درباره علما، نام او را در ردیف رهبران طراز اول مشروطه ذکر کرده است:

«با آن غیرتمندی و کاردانی که از شادروانان آخوند خراسانی و حاج شیخ

مازندرانی و طباطبائی و بهبهانی و حاج سید عبدالحسین لاری پدیدار شده و با آن مردانگی و بزرگواری که از ثقة‌الاسلام نمودار گردیده بود...<sup>۸۰</sup>

این اقتدار، علاوه بر لارستان و فارس آن زمان، که شامل استان‌های کنونی بوشهر و کهگیلویه نیز بود، بندر عباس و حتی کرمان را نیز در برمی‌گرفت. در ۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق. مجاهدان بندر عباس تلگراف زیر را برای مراجع ثلاث ارسال کردند:

«نجف، حضرت آیت‌الله خراسانی

از برکات امام زمان، حسب‌الامر حجت‌الاسلام<sup>۸۱</sup> حاجی سید عبدالحسین لاری، تمام دوایر دولتی متصرف، به قونسلات خارجه اعلام دادیم که انجمن ولایتی

۸۰. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۹، ص ۳۱۲.  
 ۸۱. در آن زمان، کاربرد عنوان «حجت‌الاسلام» چون امروز نبود و از شامخ‌ترین عناوین علما به شمار می‌رفت. حاج سید محمدباقر موسوی شفتی (متوفی ۲ ربیع‌الثانی ۱۲۶۰ ق.)، مجتهد بزرگ اصفهان در عهد فتحعلی شاه و محمد شاه، که با لشکرکشی حاج میرزا آغاسی، صدراعظم محمد شاه، به اصفهان (۱۲۵۵ ق.) و کشتار ده‌ها نفر از مردم این شهر، گویا ۶۰۰ نفر، منزوی و خانه‌نشین‌اش کردند، «حجت‌الاسلام» لقب داشت. میرزا محمدحسن شیرازی، مجتد بزرگ اسلام در سده نوزدهم میلادی (متوفی ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ ق.)، نیز «حجت‌الاسلام» لقب داشت. در استفتاء معروف تحریم استعمال قلیان، در جریان قیام تنباکو، میرزای شیرازی چنین خطاب شده: «حجة‌الاسلاما متع‌الله المسلمین بطول بقائکم...» حتی در اوائل انقلاب مشروطه نیز مراجع تقلید بزرگ عصر، آخوند خراسانی و دیگران، با عنوان «حجت‌الاسلام» خطاب می‌شدند. در گذشته، لقب «آیت‌الله فی‌العالمین» لقب علامه حلی (متوفی ۷۲۶ ق.) بود.

عنوان «آیت‌الله» برای اطلاق به مجتهدان بزرگ و «آیت‌الله‌العظمی» برای مراجع تقلید از اواخر انقلاب مشروطه به تدریج رایج شد. ناظم‌الاسلام در زمان نگارش کتاب خود میرزای شیرازی را «آیت‌الله» خوانده ولی در متن مکاتبات مندرج در کتابش، متعلق به زمان میرزا، همه جا «حجت‌الاسلام» به کار رفته است. بنابراین، میرزا در دوران مشروطه به «آیت‌الله» معروف شد و در زمان حیاتش این عنوان به کار نمی‌رفت. در تلگراف‌های زمان مهاجرت علما به قم (۱۳۲۴ ق.) تنها در یک مورد، آخوند ملا علی‌اکبر مجتهد قمی، از علما و زهاد آن زمان، در تلگرافی از اصفهان از آقا نجفی اصفهانی با عنوان «حضرت آیت‌الله آقای نجفی دام‌ظله» یاد کرده. (ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، بخش اول، ص ۵۵۰) این تلگراف شاذ است و عنوان فوق برای ابراز ابدات خاص به آقا نجفی به کار رفته. سایر علمای بزرگ، و حتی مراجع ثلاث، همچنان «حجت‌الاسلام» خوانده می‌شدند. چنان‌که در تلگراف فوق، مورخ ربیع‌الاول ۱۳۲۷، دیدیم به تدریج عنوان «آیت‌الله» برای آخوند خراسانی و سایر مراجع تقلید کاربرد یافت.

ضامن جان و مال رعایای خارجه است، مستحفظ از هر جهت به نهایت آرامی موجود، امضاء عموم ملت بندرعباس.<sup>۸۲</sup>

مجتهد لاری از حمایت برخی شخصیت‌های برجسته و فداکار و خوش‌نام خطه جنوب برخوردار بود. نامدارترین ایشان در سلک علما حاج شیخ زکریا انصاری نوایگانی<sup>۸۳</sup> دارابی (۱۲۷۹-۱۳۳۱ ق.) بود که، به دلیل مجاهداتش، از سوی آخوند خراسانی طی اجازه‌نامه‌ای مکتوب، که به همراه یک انگشتر فیروزه ارسال شده بود، به «نصیرالاسلام» ملقب شد.<sup>۸۴</sup> شیخ زکریا نصیرالاسلام بازوی نظامی مجتهد لاری به‌شمار می‌رفت. ناظم‌الاسلام در ذیل وقایع ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۷ ق. می‌نویسد: «سید لاری کاغذی نوشته است به شیخ زکریا و او را تشویق کرده بود به اقدام در ترویج اسلام و این‌که کشته شدن در راه دین سعادت است که نباید از آن رو گردانید.»<sup>۸۵</sup> مجتهد لاری پس از فتح بندر بوشهر<sup>۸۶</sup> در اواخر صفر ۱۳۲۷ نصیرالاسلام را مأمور فتح شهر کرمان کرده بود.<sup>۸۷</sup> در اواخر ربیع‌الاول چنین گزارش می‌شود:

«کرمان - جناب حاجی شیخ زکریا، از طرف حجت‌الاسلام لاری، کرمان را محاصره نموده و آذوقه اهل شهر سخت شد. به حاکم شوریدند. حاکم استعفا داد. نظام‌السلطنه را به حکومت معین کردند. عدل‌السلطنه و بشیر خاقان نیابت‌الحکومه تعیین شدند. اهالی بر آن‌ها شوریدند، آن‌ها نیز استعفا نمودند.»<sup>۸۸</sup>

به دلیل این مجاهدات، سرانجام شیخ زکریا نصیرالاسلام در رجب ۱۳۳۱ ق. با توطئه سران فرقه بهائی به شهادت رسید.

۸۲. ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، بخش ۲، ص ۳۹۵.

۸۳. روستایی در بلوک کوهستان (سرکوه) داراب.

۸۴. رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۵، ص ۶۶۸.

۸۵. ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، بخش ۲، ص ۴۴۱.

۸۶. «حضرت حجت‌الاسلام لاری در پنج روز قبل با لشکر ملی با فتح و فیروزی وارد بندر بوشهر گردیده و بندر عباس و لنگه و نخیلو و سایر جزایر و بنادر فارس تماماً به تصرف حضرت سید لاری درآمده، عموم اتباع دولت از حاکم و اجزاء فرار کردند.» (ناظم‌الاسلام، همان مأخذ، بخش ۲، ص ۳۴۷)

۸۷. همان مأخذ، ص ۳۳۷.

۸۸. همان مأخذ، ص ۳۷۹.

«نصیرالاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستم‌پیشگان بی‌آزم و فرقه بهائی، که در شهر نی‌ریز جمعیت و نفوذی داشتند، بیش از پیش کوشید. و آن‌ها هم در پی انتهاز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین‌که فرصت به‌دست آوردند دو نفر از تفنگچیان او را، که یوسف و جعفرقلی نام داشتند، به‌وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند، و در ماه رجب سال هزار و سیصد و سی و یک، پس از فراغت از غسل روز جمعه، هنگام خروج از گرمابه لای‌گردو،<sup>۸۹</sup> که از دهستان‌های خوش آب و هوای سرکوه داراب است، به‌وسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند. و در آن وقت پنجاه و دو سال داشت. ساعتی چند زنده بود و پس از املاء و انهاء وصیت و بردن نام قاتلان خود به رحمت ایزدی پیوست. جنازه‌اش را از لای‌گردو به نوادیجان [نوایگان] بردند و در مقبره مشایخ انصاری به خاکش سپردند و مزارش که دارای گنبدی است تاکنون باقی و مورد توجه اهالی محل می‌باشد رحمت حق بر روان او باد.»<sup>۹۰</sup>

**خاندان انصاری داراب بازماندگان شیخ زکریا نصیرالاسلام‌اند.**

یکی دیگر از بازوان مقتدر نظامی مجتهد لاری در خطه لارستان **حاجی غلامحسین خان** معروف به «حاجی خان»، حاکم وراوی، و نیای **خاندان رامشی** است.

«حاجی غلامحسین خان پسر قائد علی‌اکبر مردی مدبر و مدبّر و باتقوا و سیاستمداری برجسته بود و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر ایمانی و چه از نظر حکومتی فوق‌العاده بود که در زمان او منطقه وراوی با امنیت کامل و مرفه [بود و او] سیطره حکومتی خود را تا لار رسانید و مورد توجه روحانیت معظم منطقه... بود مخصوصاً مرحوم سید عبدالحسین مجتهد لاری به نامبرده عنایت داشته و از سال ۱۲۹۹ قمری، بعد از مرحوم قائد علی‌اکبر، رسماً حکومت منطقه [را] به عهده گرفت و مردم و طایفه [را] به حد اعلای اعتلا و سربلندی و افتخار رسانید.»<sup>۹۱</sup>

**در دوران اقتدار مجتهد لاری، عوامل استعمار بریتانیا در جنوب ایران، مرکب از خاندان**

۸۹. روستایی در بلوک کوهستان (سرکوه) داراب.

۹۰. رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۵، صص ۶۶۸-۶۶۹.

۹۱. یادداشت‌های مرحوم غلامحسین خان رامشی، «شرح مختصری راجع به طایفه قائد محمدباقری منطقه وراوی» (نسخه خطی)

قوام‌الملک شیرازی و موقرالدوله، از سران فرقه بهایی و گرداننده سازمان این فرقه در جنوب ایران و کنسول انگلیس در بوشهر، و سید اسدالله مجتهد خرقانی، از گردانندگان سابق بیت آخوند خراسانی و مأمور نفوذی شبکه‌های مخفی اطلاعاتی بریتانیا در نجف که اینک در بندر بوشهر مستقر بود، تلاش فراوان کردند تا شهر شیراز به تصرف مجتهد لاری درنیاید.

### مجتهد لاری و بهائی‌گری در فارس

علی محمد خان موقرالدوله (۱۲۸۲-۱۳۳۹ ق.) از اعضای خاندان افنان<sup>۹۲</sup> (خویشان علی محمد باب، بنیانگذار فرقه بابیه) و از رهبران طراز اول بهائیت بود. به‌نوشته میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، مورخ بهائی، علی محمد خان موقرالدوله پسر حاج محمدعلی بود و عمویش، حاج میرزا عبدالله، «کارگزار محب» بود.<sup>۹۳</sup> فیضی، مورخ دیگر بهائی، در تاریخ خاندان افنان، موقرالدوله را حاصل وصلت فاطمه سلطان بیگم، دختر حاج میرزا ابوالقاسم سقاخانه‌ای، با تاجری بوشهری، به نام آقا محمدحسن تاجر بوشهری بن حاج عباس بن حاج عبدالرسول، معرفی می‌کند.<sup>۹۴</sup> پدر موقرالدوله به میرزا محمد حسن تاجر شیرازی نیز معروف بود که بهاء او را از «افنان» محسوب کرده است.<sup>۹۵</sup>

این میرزا ابوالقاسم سقاخانه‌ای برادر خدیجه بیگم، زن علی محمد باب، است؛ در سال ۱۳۰۵ ق. فوت کرد و در حرم حضرت شاهچراغ (ع)، در جوار مرقد مطهر آن

۹۲. افنان، به معنای شاخه‌ها، نامی است که میرزا حسینعلی بهاءالله وضع کرد و بهائیان به اعقاب خاندان مادری باب اطلاق می‌کنند. باب با خدیجه بیگم دخترعموی مادرش ازدواج کرد و افنان‌ها از نسل این خانواده‌اند. در واژگان بهائی به خویشان باب «افنان» و به خویشان بهاء «اغصان» می‌گویند. تولیت خانه باب در شیراز، که «بیت‌الله» نامیده می‌شد، با اعضای خاندان افنان بود. ضیائیه خانم، دختر عباس افندی، با یکی از اعضای خاندان افنان، میرزا هادی شیرازی، ازدواج کرد و شوقی افندی، رهبر بعدی بهائیان، حاصل این وصلت است. شوقی به‌دستور عباس افندی نام خانوادگی خود را از «افنان» به «ربانی» تغییر داد.

۹۳. میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ج ۸، قسمت اول، ص ۵۷۴.

۹۴. محمدعلی فیضی، کتاب خاندان افنان سدره رحمان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، ص ۲۶۲.

۹۵. «حسن بالیوزی»، بهائی‌پدیا، دانشنامه بهائی:

حضرت، دفن شد. او به **میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی** معروف بود و همان است که فسایی خاندانش را، خاندان زن علی محمد باب، در ذیل محله میدان شاه شیراز، چنین معرفی کرده است:

«و [از] اعیان و اشراف این محله است: سلاله السادات، فدوه اصحاب، عمدۀ اعیان، حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی، خلف غفران مآب حاجی میرزا علی تاجر شیرازی [پدر زن علی محمد باب]. در سال ۱۲۲۶ متولد گشته، عمل تجارت اجدادی [را] اختیار نمود و در هر جائی عاملی برای تجارت فرستاد و مدتی امور تجارتی را به اولاد خود وا گذاشته و در خانه عاقبت نشسته است. و او را چهار نفر پسر است: اصالت و نجابت اکتناهان آقا سید حسین و میرزا ابوالحسن و میرزا محمود و میرزا ابراهیم. با آن که در عنفوان جوانی اند به دستکاری و درستگویی مشهور گشته، مایه رواج تجارت تریاک ایران به جانب ممالک چین شده‌اند.»<sup>۹۶</sup>

در همین محله میدان شاه شیراز با دو خاندان نامدار دیگر آشنا می‌شویم: **خاندان نواب هندی (نواب شیرازی)**<sup>۹۷</sup> که، چون **خاندان قوام‌الملک**، کارگزاران طراز اول استعمار بریتانیا در

۹۶. فسایی، *فارسانامه ناصری*، ج ۲، ص ۱۱۳۲.

۹۷. خاندان نواب هندی، که بعدها به «نواب شیرازی» معروف شدند، مانند برخی خاندان‌های متنفذ دو سده اخیر، که به دست سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا یا کانون‌های زرسالار یهودی در ایران غرس شدند، مهاجرت و برای توجیه اصالت و مهاجرت خود تبارنامه و تاریخچه زیبایی ساخته‌اند. این گونه تبارنامه‌ها و تاریخچه‌ها قابل اعتماد نیست حتی اگر افرادی موجه و عالم، چون جلال‌الدین همایی، بر آن صحنه گذارده باشند. کار همایی همین بود و بر این تبارنامه‌های جعلی، مانند تبارنامه خاندان فروغی، مهر تأیید می‌زد. (بنگرید به: جلال‌الدین همایی، «خاندان فروغی»، یغما، شماره ۶۶، آذر ۱۳۳۲، صص ۳۶۱-۳۶۵) به علاوه، پیشینه خانوادگی خود همایی نیاز به تأمل دارد. نیای او، رضاقلی خان متخلص به «همای شیرازی»، از درویش پیرو میرزا ابوالقاسم سکوت، معروف به «میرزای سکوت»، بود. (رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۵، ص ۸۵۳) این جریان مشکوک در تصوف جدید است. بسیاری از پیروان و مروجان «میرزای سکوت» یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند که منابع رسمی یهودی هنوز ایشان را به عنوان «یهودی مخفی» مطرح می‌کنند. بنگرید به: عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، سال هفتم، شماره ۲۷، پائیز ۱۳۸۲، ص ۲۲. نشر اینترنتی در این آدرس:

<http://www.shahbazi.org/pages/bahaim2.htm>

درباره خاندان نواب، به دلیل اهمیت آن، باید تک‌نگاری مستقلی نوشت. اجمالاً این‌که، ادعای

آن‌ها که گویا نیای‌شان فردی به نام محمدرضا خان مازندرانی از سرداران شاه طهماسب صفوی بود و در سال ۹۵۲ ق. با همایون، پادشاه تیموری هند، به هندوستان رفت و همایون حکومت مچلی بندر را به او و اولادش واگذار کرد (فسایی، *فارسنامه ناصری*، ج ۲، ص ۱۱۱۳؛ اسماعیل رائین، *حقوق‌بگیران انگلیس در ایران*، تهران: جاویدان، چاپ هشتم، ۱۳۶۲، ص ۳۱۰) قصه‌ای بیش نیست. مچلی بندر، که در اصل ماچلی پاتنام نام داشت به معنی «شهر ماهی» و انگلیسی‌ها آن را ماسولی پاتام (Masulipatam) می‌خوانند، در نزدیکی مدرس واقع است. این بندر از سده شانزدهم میلادی یکی از بنادر مهم جنوبی هند بود و به همین دلیل یکی از نخستین بنادری بود که کمپانی هند شرقی هلند در سال ۱۶۰۹ دفتر خود را، همزمان با ایران، در آن گشود و نخستین مرکز فعالیت کمپانی هند شرقی انگلیس در شبه قاره هند در سال ۱۶۱۱، یک سال پیش از استقرار در بندر سورت، در آن ایجاد شد. خاندان جعلی محمدرضا خان مازندرانی در دوران همایون شاه نمی‌توانستند نواب مچلی بندر باشند زیرا این بندر در قلمرو سلاطین قطب‌شاهی قرار داشت و در سال ۱۶۸۷، یعنی ۱۴۲ سال پس از مهاجرت ادعایی محمدرضا خان مازندرانی به هند، اورنگ زیب آن را ضمیمه دولت خود کرد. شیخ فضل‌الله مبارک در اکبرنامه نام بزرگان سپاه ۱۲ هزار نفره‌ای را که شاه طهماسب به کمک همایون شاه فرستاد درج کرده است. (اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵، صص ۳۲۴-۳۲۵) در این فهرست نامی از محمدرضاخان مازندرانی و هیچ مازندرانی دیگر نیست. اعضای خاندان‌های سرشناس ایرانی در هند حضور داشته و دارند ولی هیچ یک مانند خاندان نواب بی‌هویت و مشکوک نیستند. یک نمونه، بازماندگان خاندان نادر شاه افشارند. در جریان تهاجم قجرها به خاندان نادری در زمان فتحعلی شاه، اسماعیل میرزا، نوه شاهرخ شاه افشار، به اتفاق دو پسرعمویش، اسدالله میرزا و جعفر میرزا، از مشهد به هند گریخت. سیرجان ملکم آنان را در پناه خود گرفت و در حیدرآباد دکن مستقر کرد. اسدالله میرزا با خاندان نظام حیدرآباد وصلت کرد و «صاحب تیول و مواجب عمده شد.» به‌نوشته سید محمدعلی ایرانی، «از آن وقت شاهزادگان نادری دکن نزد دولت فخریه انگلیس و دولت علیّه نظامیه معزز و محترم‌اند.» در سال ۱۹۱۴م. شاهزاده بهبودعلی میرزا نادری ریاست این خاندان را در دکن به دست داشت. (سیر مارتیمر دیوراند، *کتاب نادر شاه*، ترجمه سید محمدعلی ایرانی، دکن: ۱۳۳۲ق. / ۱۹۱۴م، ص یا)

روایت «غرس» خاندان نواب در شیراز از آنجا واقعی است که فردی به‌نام جعفرعلی خان، «صاحب منصب» قشون انگلیس در هند، چندی در کربلا ساکن شد، میرزا حسنعلی طبیب شیرازی، پسر حاج آقاسی بیگ، دوست و همدم کریم خان زند، را که برای زیارت با خانواده به کربلا رفته بود فریفت، لابد قصه اصالت خاندانش و مهاجرت نیای موهومش به هند را برای او گفت، دختر طبیب ساده‌دل را به زنی گرفت، با آن‌ها به شیراز آمد و در محله میدان شاه، در جوار تکیه حاجی آقاسی، متوطن شد. به‌نوشته فسایی، وی ماهیانه ۳۶۰ تومان از «دولت بهیه انگلیس» مواجب

ایران بودند؛ و **خاندان نمازی**،<sup>۹۸</sup> که، چون **خاندان فروغی**،<sup>۹۹</sup> نماینده سرشناس کمپانی‌های جهان‌وطنی یهودی تریاک در ایران.

←

می‌گرفت و به «احترام» گذران می‌کرد. او در سال ۱۲۳۴ ق. / ۱۸۱۸ م. در شیراز درگذشت. حاصل این وصلت پسری است به نام میرزا محمدعلی خان که در بیست سالگی نماینده دولت انگلیس در شیراز شد. او پنج پسر بر جا گذاشت و بدینسان خاندانی پرشمار شاخه گسترده، یکی از آن‌ها حسینی‌قلی خان نواب است که دوست صمیمی اردشیر ریپورتر، مسئول شبکه‌های پنهان حکومت هند بریتانیا در ایران و طراح کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی، بود. سید حسن تقی‌زاده به حسینی‌قلی خان نواب ارادت فراوان داشت. به گفته فریدون آدمیت، تقی‌زاده پرورش یافته حسینی‌قلی خان نواب بود و برخی خصوصیات منفی اخلاقی را از او فرا گرفته بود. (مصاحبه من با آدمیت، ۱۷ دی ۱۳۷۴) نواب و تقی‌زاده، هر دو، عضو کمیته‌ای بودند که، پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، زمام امور ایران را به دست گرفت و بلافاصله شیخ فضل‌الله نوری را به شهادت رسانید. محمود جم با خواهر حسینی‌قلی خان نواب ازدواج کرد و، به‌نوشته مهدی بامداد، ترقی‌اش بعد از این وصلت بود. فرزند این دو، فریدون جم (ارتشبد بعدی) است که داماد رضا شاه (شوهر اول شمس پهلوی) شد. میرزا احمد وقار شیرازی، پسر میرزا محمدشفیع وصال شیرازی، نیز داماد خاندان نواب بود. خاندان گسترده وصال شیرازی، که با اسامی مختلف شناخته می‌شوند، از مروجین طریقت میرزای سکوت بودند. (برای آشنایی با این خاندان بنگرید به: ماهیار نوابی، *خاندان وصال شیرازی*، ۱۳۳۵) زمانی که وقار به دنیا آمد، پدرش، وصال شیرازی، او را نزد میرزای سکوت برد و میرزا او را «احمد» نامید. سپس به همراه برادرش محمود حکیم مدتی در هند، ظاهراً نزد آقاخان محلاتی، بود. پس از بازگشت به ایران، در چهل سالگی، با دختر حسینی‌قلی خان نواب ازدواج کرد. به‌نوشته رکن‌زاده آدمیت، وقار «مانند پدر» در «سلک پیروان میرزای سکوت» بود. (رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخن‌سرایان فارس*، ج ۵، ص ۸۲۴) خاندان حکمت از طریق وصلت با خاندان نواب خویشاوند است.

۹۸. فسایی، *فارسنامه ناصری*، ج ۲، صص ۱۱۳۲-۱۱۳۳.

۹۹. برای آشنایی با تجارت جهانی تریاک و کمپانی ساسون و نقش میرزا محمد مهدی ارباب اصفهانی، نیای خاندان فروغی، و میرزا حسین خان سپهسالار در کشت تریاک ایران بنگرید به: عبدالله شهبازی، «ساسون‌ها، سپهسالار و تریاک ایران»، *مطالعات سیاسی [مجموعه مقالات]*، کتاب اول، ۱۳۷۰، صص ۱۲۵-۱۳۹. پژوهش من در زمینه تجارت جهانی تریاک سده نوزدهم و تأثیر آن بر ایران مفصل است. متأسفانه، از تدوین نهایی و انتشار ادامه پژوهشم باز مانده‌ام. لذا، هنوز مقاله فوق تنها و جامع‌ترین مأخذ برای شناخت کمپانی ساسون و یهودیان بغدادی است. این مقاله در وبگاه قابل دستیابی است:



خاندان افنان نیز تجار بزرگ تریاک ایران بودند و واسطه و دلال مافیای جهان‌وطن تجارت تریاک سده نوزدهم میلادی؛ به‌ویژه کمپانی یهودی ساسون به رهبری سِر دیوید ساسون (۱۷۹۳-۱۸۶۴)<sup>۱۰۰</sup> که در مشارکت با تجار بزرگ پارسی (زرتشتی) بمبئی به رهبری سِر جمشیدجی جی‌جی‌بهای (۱۷۸۳-۱۸۵۹)<sup>۱۰۱</sup> کشت تریاک را در ایران آغاز کردند، انحصار آن را قدرتمندانه به دست گرفتند، و کارگزاران خود را، مانند اعضای خانواده‌های فروغی (یهودی تبار)<sup>۱۰۲</sup> و بوشهری (فرزندان حاج معین‌التجار بوشهری) و مهدوی (یهودی تبار،

۱۰۰. خاندان ساسون، رهبران امپراتوری یهودی مالی و تجاری شرق در سده نوزدهم، از طریق پدر از نسل شیخ صالح بن ساسون، رهبر یهودیان بغداد، و از طریق مادر از خاندان قُبّه (کُبّای) بودند و به این دلیل خود را «شاهزاده داوودی» می‌دانستند. داوود بن ساسون پسر شیخ صالح است. او بعدها در انگلیس به دیوید ساسون معروف شد. دیوید ساسون بنیانگذار امپراتوری ساسون‌ها است که خاندان‌های قبه، کدوری (خدوری)، عزرا و غیره شرکای اصلی آن بودند. داوود حی نیز از یهودیان بغدادی مهاجر به بمبئی بود. در سده نوزدهم، موسی قبه، داماد داوود حی، و ازقل قبه، داماد سِر آلبرت ساسون، از چهره‌های برجسته یهودی بمبئی بودند.

۱۰۱. سِر جمشیدجی جی‌جی‌بهای به عنوان مهم‌ترین شخصیت «پارسی» (زرتشتی هند) در دو سده اخیر شناخته می‌شود. نام او به عنوان اولین هندی که از دربار بریتانیا نشان شوالیه‌گری (۱۸۴۲) و مقام بارونتی (۱۸۵۷) دریافت کرد در تاریخ به ثبت رسیده است. علت اعطای مقام بارونتی به جمشیدجی نقش او در سرکوب انقلاب بزرگ ۱۸۵۷ هندوستان، معروف به «موتینی»، بود. مجسمه وی در یکی از میدانی اصلی شهر بمبئی نصب است. در زمان سِر جمشیدجی بود که یهودیان بغدادی، به رهبری دیوید ساسون، از بغداد به بوشهر و پس از مدتی از بوشهر به بمبئی مهاجرت کردند و بدینسان اتحاد پارسیان و یهودیان وارد مرحله جدیدی شد. پسران جمشیدجی (سِر جمشیدجی جی‌جی‌بهای - بارونت دوّم و سِر جمشیدجی جی‌جی‌بهای - بارونت سوّم) به همراه سِر آلبرت (عبدالله) ساسون (پسر دیوید ساسون) و لرد ناتانیل روچیلد و تعدادی از اعضای خاندان گلداسمید از دوستان شخصی ادوارد هفتم، از زمان ولایتعهدی ادوارد، بودند. در این زمان بود که با تمهیدات میرزا حسین خان سپهسالار سفر ناصرالدین‌شاه به انگلستان صورت گرفت و نفوذ سرمایه و سیاست و فرهنگ پارسی - یهودی در ایران اوج گرفت.

۱۰۲. یهودی تبار بودن خاندان فروغی در منابع گوناگون درج شده. به ذکر مستندات نمی‌پردازم و تنها به دو مورد اکتفا می‌کنم: ادیب‌الممالک فراهانی، که مانند محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) ماسون بلندپایه و عضو لژ بیداری ایران بود، درباره ذکاءالملک فروغی چنین سروده است: جهودزاده بی نور و بی فروغش دان، که هم به مغز زکامست و هم به ملک ذکاء. ملک‌الشعراى بهار در شروع سلطنت محمدرضا پهلوی چنین سرود: شاها کنم از خبث فروغی خبرت، خون می‌کند این جهود

←

فرزندان حاج امین‌الضرب<sup>۱۰۳</sup> و نواب و نمازی، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران برکشیدند. مادر علی محمد باب، فاطمه بیگم دختر سید محمدحسین شیرازی بود. فاطمه بیگم سه برادر داشت: حاج میرزا سید محمد تاجر شیرازی که در میان بهائیان به «خال اکبر» معروف است، حاج میرزا سید علی تاجر شیرازی معروف به «خال اعظم»، و حاج میرزا سید حسنعلی معروف به «خال اصغر»<sup>۱۰۴</sup>. علی محمد باب از هیجده سالگی به مدت پنج سال در بوشهر در تجارتخانه میرزا سید محمد و میرزا سید علی به تجارت تریاک مشغول بود. زن سید محمد، دایی ارشد علی محمد باب معروف به «خال اکبر» (متوفی ۱۲۹۳ ق.)، به نام حاجیه بی بی فاطمه صاحب، خواهر حاج محمدخلیل (نیای خاندان خلیلی) و حاج عبدالحسین تاجر شیرازی بود.<sup>۱۰۵</sup> سه پسر و نوه‌های دختر «خال اکبر» نیز تاجر تریاک بودند. مثلاً، حاج میرزا علی تریاکی، پسر دختر «خال اکبر»، از تاجر معروف تریاک بود.<sup>۱۰۶</sup>

در *فارسنامه ناصری*، ذیل محله بازار مرغ، درباره حاج میرزا محمدعلی تاجر شیرازی، پسر دایی بزرگ علی محمد باب، چنین آمده است:

«و از اشراف و اعیان این محله است: فخرالامثال، سلاله سادات حسینی، حاجی میرزا محمدعلی و حاجی میرزا بزرگ تاجر، خلفان صدق مرحوم حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی [دایی بزرگ علی محمد باب، معروف به «خال اکبر»]، که پدر بر پدر مشغول تجارت بوده به درستکاری معروف گشته‌اند. و ولدالصدق حاجی میرزا محمدعلی است: سلاله سادات میرزا آقا تاجر، در این چند ساله که متاع تجارت کاسد و بازار معاملات فاسد گشته، از سرمایه خود ضیاع و عقاری در بلوکات فارس خریده‌اند و حصه دیگر را در معامله تجارت تریاک، که نزدیک به ده سال است رواجی گرفته، انداخته‌اند و به این جهت این جماعت را تاجر تریاکی گویند. و حاجی میرزا محمدعلی ساکن بندر هنگامان

←

ناکس جگرت، خطبه شهی و عزل تو را خواهد خواند، زان گونه که خواند از برای پدرت.  
 ۱۰۳. یهودی تبار بودن حاج امین‌الضرب (نیای خاندان مهدوی) را از مرحوم دکتر عبدالحسین نوائی (۱۳ بهمن ۱۳۷۵) شنیدم و نیز از فرد کاملاً مطلع دیگری که احتمالاً مایل نیست نامش را ذکر کنم.  
 ۱۰۴. فیضی، *خاندان افغان*، ص ۲۴.  
 ۱۰۵. همان مأخذ، ص ۴۶.  
 ۱۰۶. همان مأخذ، ص ۴۷.

[هنگ‌کنگ] چین گشته، تاجر ایرانی، عموم تریاک اصفهان و یزد و فارس را به حواله او روانه چین نمایند.<sup>۱۰۷</sup>

عکس این حاج میرزا محمدعلی تاجر (متوفی ۱۳۱۴ ق. در بمبئی) موجود است که به رسم تاجر آن عصر، نه سادات، عمامه سفید به سر دارد. به‌نوشته فیضی، همسر میرزا محمدعلی تاجر شیرازی (افنان) دختر حاج عبدالحسین تاجر شیرازی (برادر حاج محمدخلیل کشمیری نیای خاندان خللیلی) بود. حاصل این وصلت، میرزا سید محمد، معروف به میرزا آقا تاجر تریاکی، است «که بیش‌تر کار تجارته‌ی ایشان خرید تریاک و حمل آن به چین بود.»<sup>۱۰۸</sup> درباره تجارت جهانی تریاک و پیوند آن با الیگارش‌ی زرسالار یهودی، و نقش برخی خاندان‌های تاجر شیرازی در آن، که به‌نوشته فسایی به «تاجر تریاکی» معروف بودند، پیش‌تر سخن گفته‌ام.<sup>۱۰۹</sup> بدینسان، با شبکه‌ای از خاندان‌های خویشاوند مواجهیم که به‌عنوان دلالتان کمپانی‌های بزرگ تجارت تریاک، به‌ویژه کمپانی ساسون مستقر در هنگ‌کنگ و شانگهای، متعلق به خاندان ساسون (سران یهودیان بغداد)، عمل می‌کردند.

دراواخر سده نوزدهم میلادی، سرهنگ دوّم هنری فیلیپ بیکات، وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران، گزارشی درباره خاندان‌های متنفذ ایرانی، اعم از خاندان سلطنتی و اشراف و تاجر و روحانیون، به لندن ارسال کرده است. در این گزارش (دسامبر ۱۸۹۷) بسیاری از تاجر بزرگ شیراز را واسطه و دلال کمپانی‌های غربی می‌یابیم: حاج میرزا محمد کازرونی بزرگ‌ترین تاجر شیراز است و نماینده کمپانی دیوید ساسون. حاج عبدالرحمان تاجر شیرازی، که سال‌ها در بمبئی سکونت داشته و اکنون رئیس کمپانی تجاری فارس<sup>۱۱۰</sup> با سرمایه ۷۵ هزار تومان است، نمایندگی کمپانی لیوینگستون و موئیر<sup>۱۱۱</sup> را به دست دارد. آقا شیخ ابوالقاسم، ملاک و تاجر بزرگ دیگر شیراز، از گرداندگان کمپانی تجاری فارس است. خسرو شاهجهان، تاجر زرتشتی مقیم شیراز، به واردات منسوجات منچستر از طریق کمپانی دیکسون<sup>۱۱۲</sup> اشتغال دارد. میرزا محمد صادق

۱۰۷. فسایی، *فارسانه ناصری*، ج ۲، ص ۹۵۶.

۱۰۸. فیضی، همان مأخذ، ص ۹۵.

۱۰۹. همین کتاب، زیرنویس صص ۲۹۸-۳۰۰.

110. Fars Trading Company

111. Livingstone, Muir and Co.

112. Dixon & Co.

**دهدشتی** نیز از تجار بزرگ شیراز است. او به واردات کالاهای منچستر از طریق کمپانی الینگر<sup>۱۱۳</sup> مشغول است و صادرات **تریاک به لندن و چین**. او نماینده کمپانی‌های گری پل<sup>۱۱۴</sup> و زیگلر<sup>۱۱۵</sup> است. پسر دایی او، **حاج میرزا خلیل**، با زبان‌های فرانسه و انگلیسی و عربی آشنایی دارد. او سال‌ها در لندن، منچستر، پاریس و قاهره مقیم بوده. حاج محمد صالح، عمو (یا دایی) میرزا محمد صادق دهدشتی، از شرکای اوست و از گردانندگان کمپانی تجاری فارس. او به اروپا سفرهای فراوان کرده و کمی با زبان انگلیسی آشناست.<sup>۱۱۶</sup> همه تجار شیراز چنین نیستند. برای نمونه، کلنل پیکات از حاج غلامحسین لاری نام می‌برد که از تجار بسیار ثروتمند شیراز است ولی به‌نوشته پیکات «بسیار فناتیک است و معامله با او دشوار»<sup>۱۱۷</sup>.

در دوران جهاد مجتهد لاری، **علی محمد خان موقرالذوله** «بالیوز» (کنسول) انگلیس در بندر بوشهر بود. او پس از خلع محمدعلی شاه، و اقتدار مطلقه عوامل بریتانیا در حکومت قاجار، در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۵ میلادی حاکم بوشهر شد. موقرالذوله در این سال‌ها، که مصادف است با شهادت شیخ زکریا نصیرالاسلام (۱۹۱۳)، فعالیت‌های تخریبی و نفوذی بهائیان فارس را هدایت می‌کرد. **میرزا هادی شیرازی**، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسر دایی علی محمد خان موقرالذوله بود و موقرالذوله سالیان مدید گرداننده اصلی تشکیلات بهائیان ایران به‌شمار می‌رفت. او در دولت کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد ولی اندکی بعد، در اوائل سال ۱۳۰۰ ش.، درگذشت.

**عباس افندی (عبدالبهاء)** فاقد اولاد ذکور بود. شوقی (متولد ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ ق. / ۱۱ اسفند ۱۲۷۶ ش.) نوه دختری‌اش بود و ازجانب پدر، **میرزا هادی شیرازی**، به **خاندان افنان** تعلق داشت. میرزا هادی حاصل وصلت **سید حسین تاجر شیرازی**، پسر سید ابوالقاسم سقاخانه‌ای (برادر زن باب)، با زیور سلطان بیگم، معروف به «خانم حاجیه»، تنها فرزند و

113. Ellinger & Co.

114. Gray, Paul & Co.

115. Ziegler & Co.

116. Lieut. Col. H. Picot, "Persia; Biographical Notes of Members of the Royal Family, Notables, Merchants and the Clergy", December, 1897, R. M. Burrell, *Iran Political Diaries, 1881-1965*, vol. 1, 1881-1900, England: Archive Editions, 1997, pp. 522-523.

117. Ibid, p. 514.

وارث حاج محمدباقر تاجر شیرازی (خلیلی)،<sup>۱۱۸</sup> بود. خود میرزا هادی نیز به تجارت اشتغال

۱۱۸. خاندان خلیلی شیراز، چون خاندان نمازی (همین کتاب، صص ۲۹۸-۳۰۰)، از کارگزاران امپراتوری ساسون و از تجار بزرگ تریاک ایران بود و ثروت عظیم خود را از این طریق اندوخت. فسایی در ذیل محله سرباغ شیراز این خاندان را معرفی کرده است. در اصل به «تجار حاج عبدالحسینی» معروف بودند زیرا تبار آنان به فردی به نام حاجی عبدالحسین تاجر می‌رسد. پسرش، حاج محسن تاجر شیرازی (متوفی ۱۲۲۵ ق.)، در بوشهر تجارت می‌کرد. او پدر حاج عبدالحسین تاجر شیرازی (متوفی ۱۲۸۶ ق.) و حاج محمدخلیل تاجر (۱۲۱۸-۱۲۷۵ ق.)، نیای خاندان خلیلی، است. گفتیم که دختر حاج محسن، به نام حاجیه بی‌بی فاطمه صاحب، همسر سید محمد تاجر، دایمی ارشد و مربی و برکننده سید علی محمد باب، بود. حاج عبدالحسین دو پسر داشت: میرزا ابراهیم تاجر و حاج محمود تاجر (متوفی ۱۲۹۸ ق.). در زمان نگارش فارسنامه، نوه‌های پسری حاج عبدالحسین تاجر عبارت بودند از میرزا هدایت‌الله، میرزا محمدرضا، میرزا ابوالفتح (پسران میرزا ابراهیم تاجر)، آقا محمد صادق و آقا علی (پسران حاج محمود تاجر). گفتیم که دختر حاج عبدالحسین زن میرزا محمدعلی تاجر شیرازی، پسردایی ارشد علی محمد باب، بود و مادر میرزا آقا تاجر تریاکی. حاج محمدخلیل شش پسر داشت: میرزا محمدحسن خلیلی که تجارت را رها کرد و املاک پهناوری را در بلوک بیضا خرید، میرزا خلیل مشهور به میرزا آقا تاجر (حاج محمدخلیل کشمیری)، حاج محمد جواد (در کشمیر به تجارت مشغول بود)، حاج محمدحسین (در بغداد تجارت می‌کرد)، حاج میرزا ابوالقاسم، حاج میرزا زین‌العابدین و حاج میرزا محمدتقی. این سه تن در هنگ کنگ به تجارت تریاک اشتغال داشتند. فسایی سایر اعضای سرشناس این خاندان را چنین ذکر کرده است: حاج میرزا محمد تاجر شیرازی (متوفی ۱۲۵۶ ق.)، پدر حاج میرزا محمدرضا حکیم الهی (متوفی ۱۲۹۵ ق.) و حاج میرزا محمدباقر تاجر شیرازی. این حاج محمدباقر (حاج م‌باقر) خلیلی مالک املاک وسیعی در همایجان اردکان بود و قلعه‌اش هنوز نیز به «قلعه خلیلی» معروف است. باغ بزرگ او در خیابان خلیلی شیراز، روبروی کمیته خلیلی، پا بر جاست. او نیای شوقی افندی است: گفتیم که تنها دختر و وارثش، زیور سلطان بیگم (خانم حاجیه)، با سید حسین تاجر شیرازی (پسر سید ابوالقاسم سقاخانه‌ای، برادر زن علی محمد باب) ازدواج کرد. حاصل این وصلت میرزا هادی شیرازی، پدر شوقی، است. حاج میرزا محمدرضا حکیم الهی در شیراز مدرس فلسفه بود و پنج پسر داشت: میرزا محمدحسین، حاج میرزا محمد، میرزا مصطفی (تاجر)، میرزا زین‌العابدین (منشی سفارت انگلیس) و میرزا محمدعلی (طیب). به نوشته فسایی، میرزا محمدحسین کاتب السلطان، پسر حاج محمدعلی تاجر شیرازی، و میرزا مهدی نوائی، پسر حاج ملا آقابابا تاجر شیرازی، از این خاندان‌اند. کاتب السلطان خطاط دربار مظفرالدین شاه شد. میرزا مهدی نوائی به خدمت میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی درآمد. (فسایی، همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۰۲۸-۱۰۳۱ و مصاحبه نگارنده با کهنسالان مطلع فارس)

داشت و سال‌ها ساکن بمبئی بود.<sup>۱۱۹</sup> نام خانوادگی شوقی ابتدا «افنان» بود که به دستور عباس افندی به «ربانی» تغییر داد. عباس افندی در وصیت‌نامه‌اش شوقی را به عنوان «ولی امرالله» (رهبر بهائیان) منصوب کرد.

در زمان فوت عباس افندی (۲۸ نوامبر ۱۹۲۱)، شوقی در دانشگاه آکسفورد تحصیل می‌کرد. او از سال ۱۹۲۳ در بندر حیف، مرکز بهائیان، مستقر شد. در ۱۹۳۶ با زنی انگلیسی-آمریکایی-کانادایی ازدواج کرد و ماری ماکسول «روحیه ربانی» نام گرفت. شوقی در ۶۰ سالگی در لندن به بیماری آنفولانزا درگذشت. ثروت شوقی در ایران را در زمان مرگ او (۱۲ آبان ۱۳۳۶)<sup>۱۲۰</sup> میلیاردها تومان آن زمان تخمین می‌زنند.<sup>۱۲۱</sup> این اموال را باید «موقوفات» بهائیان دانست. پس از مرگ شوقی، رهبری بهائیان را «بیت‌العدل اعظم الهی» به دست گرفت که نه عضو داشت و در رأس آن ماری ماکسول بود.

**روحیه ربانی** (ماری ماکسول)، که در ژانویه ۲۰۰۰ درگذشت، به **خاندان زرسالار یهودی ماکسول** تعلق داشت. این خاندانی است پرشاخه که با سایر خاندان‌های عضو الیگارشی جهان‌وطن معاصر خویشاوند است؛ به‌ویژه با **خاندان ساترلند** که از سده هجدهم در

←

اعضای سرشناس خاندان خلیلی، مانند اعضای سرشناس خاندان‌های نمازی و دهقان و قربان و نامجو (سرهنگ حسینعلی نامجو)، از فراماسون‌های قدیمی شیرازند. حاج محمدخلیل کشمیری (پسر) در حوالی سال ۱۸۹۰ در لندن فراماسون شد و چنان به وابستگی به انگلیس شهرت داشت که در سال ۱۹۰۳ مردم شیراز به قصد قتل او به خانه‌اش حمله بردند. (اسماعیل رائین، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۴۱۹) علی‌اکبر خلیلی تا پایان دوران پهلوی از ماسون‌های بلندپایه ایران بود و سه پسرش، عباس و بیژن (محمدهادی) و خسرو، نیز ماسون بودند. (*اسناد فراماسونری در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۴۹؛ ج ۲، صص ۹۱، ۱۰۵-۱۰۶)

خاندان خلیلی، به دلیل تعلق به خاندان افنان و سران فرقه بهائی، اسناد نفیس و نسخ خطی منحصربه‌فردی از بابتی‌گری و بهائی‌گری در اختیار داشت. در «مجموعه آثار حضرت اعلی» (باب) برخی متون باب از روی نسخه خطی **خانم افسر خلیلی** در شیراز استنساخ عکسی شده است.

۱۱۹. فیضی، *خاندان افنان*، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۱۲۰. اسماعیل رائین، *انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی*، تهران: مؤسسه تحقیقی رائین، بی تا [۱۳۵۸]، ص ۳۲۱.

۱۲۱. برای آشنایی با بخشی از املاک و موقوفات عظیم بهائیان در ایران بنگرید به: رائین، *انشعاب در بهائیت*، صص ۲۴۵-۳۷۵.

تکاپوهای استعماری فعال بود. زن **سرازنست کاسل**، زرسالار نامدار یهودی و صمیمی ترین دوست **ادوارد هفتم** (پسر و ولیعهد ملکه ویکتوریا و پادشاه بریتانیا) از خاندان ماکسول بود و به همین دلیل **پرنس فیلیپ**، شوهر **ملکه الیزابت دوم**، در مراسم سوگواری ماری ماکسول شرکت کرد. پدر ماری ماکسول، **ویلیام ساترلند ماکسول** (۱۸۷۴-۱۹۵۲)، آرشیتکت ساکن کانادا بود و در سال ۱۹۰۲ شاخه فرقه بهائی را در مونترآل کانادا بنیان نهاد. خاندان ماکسول، در شراکت با بانک یهودی **گلدمن ساخس**، مالک اصلی **مجتمع جهان وطنی میروور**<sup>۱۲۲</sup> است. سر کارل پوپر، اندیشه پرداز معاصر یهودی تبار- که خاندان او نیز به همین شبکه تعلق دارد، رابرت ماکسول، رئیس پیشین **مجتمع میروور** (متوفی ۱۹۹۱)، را به عنوان نمونه ای از فساد و نادرستی در جهان امروز مثال می زند.<sup>۱۲۳</sup> **انتشارات مک میلان** آمریکا یکی از اقلام دارایی های ماکسول بود که در سال ۱۹۸۸ به مبلغ ۲/۶ میلیارد دلار خریداری کرد.

موقرالذوله پدر **حسن موقر بالیوزی بوشهری** است. حسن بالیوزی در ۱۶ شهریور ۱۲۸۷ ش. / ۷ سپتامبر ۱۹۰۸ م. در شیراز به دنیا آمد. مادرش، منور خانم، نیز از تبار میرزا ابوالقاسم سقاخانه ای، برادر زن باب، بود. بالیوزی در سال ۱۳۰۰ ش.، پس از مرگ پدر، «موقرالذوله» لقب گرفت. تحصیلاتش را در بیروت و انگلستان به پایان برد و در بخش مهمی از عمر خود ساکن لندن و در سال های ۱۹۳۷-۱۹۶۰ رئیس **محفل ملی روحانی بریتانیا** بود. **شوقی افندی**، رهبر بهائیان، اندکی پیش از مرگ در لندن (۱۹۵۷)، بالیوزی را، که خویشاوند نزدیکش بود، به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب کرد.

بالیوزی سازمان دهنده **اولین کنگره جهانی بهائیان** بود که در ۸ اردیبهشت ۱۳۴۲، با شرکت پانزده هزار نفر، در لندن برگزار شد. از ایران هزاران زن و مرد بهائی، با تسهیلات ویژه ای که دولت امیر اسدالله علم فراهم آورد، به این کنگره اعزام شدند. این امر اعتراض شدید **امام خمینی** را برانگیخت. ایشان در نامه های خود (اردیبهشت ۱۳۴۲) به علمای یزد و همدان و کرمان و اردکان و سایر بلاد نوشتند:

«از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت دو هزار نفر یا بیش تر از فرق ضاله قائل شده است و به هر یک پانصد دلار

122. Mirror

۱۲۳. کارل پاپر، درس / این قرن، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۷۲.

ارز داده‌اند و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف در بلیت هواپیما داده‌اند، به مقصد آن که این عده در محفلی که در لندن از آن‌ها تشکیل می‌شود و صد در صد ضداسلامی است شرکت کنند.<sup>۱۲۴</sup>

حسن موقر بالیوزی بنیانگذار و اولین مدیر و گوینده بخش فارسی رادیو BBC است که در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰/۸ دیماه ۱۳۱۹ آغاز به کار کرد. در همین زمان، یکی دیگر از اعضای خاندان افنان، به نام نیر افنان، بخش فارسی رادیو اسرائیل را، که در آن زمان رادیو بیت المقدس خوانده می‌شد، راه‌اندازی کرد.<sup>۱۲۵</sup>

حسن بالیوزی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۹/۱۲ فوریه ۱۹۸۰ در لندن درگذشت. او مؤلف بیوگرافی عبدالبهاء به انگلیسی است<sup>۱۲۶</sup> و در اواخر عمر زندگی خدیجه بیگم، زن باب، را می‌نوشت که ناتمام ماند. پسرش، رابرت بالیوزی، در سال بعد این کتاب را تکمیل و با نام خدیجه بیگم، حرم حضرت اعلی منتشر کرد.<sup>۱۲۷</sup>

با توجه به شناخت ژرف و مثال‌زدنی مجتهد لاری از نقش شبکه پنهان بهائیان در حوادث آن روز است که می‌توان علت اهتمام او را علیه این فرقه دریافت؛ اهمیتی که به شهادت شیخ زکریا نصیرالاسلام، بازوی مقتدر مجتهد لاری، به دست عوامل این شبکه انجامید.

نقش بسیار مؤثر شبکه مخفی فرقه بهائی در حوادث تخریبی و نفوذی و تروریستی آن زمان، که موقرالذوله در هدایت آن نقش فعال داشت، به فارس محدود نیست. عملیات کمیته مجازت (۱۲۹۵ ش.)، به رهبری اسدالله خان ابوالفتح زاده و ابراهیم خان منشی‌زاده و محمدنظر خان مشکات‌الممالک، و فعالیت‌های نفوذی و تخریبی بهائی برجسته‌ای چون احسان‌الله خان دوستدار در نهضت جنگل را در رساله جداگانه‌ای شرح داده‌ام.<sup>۱۲۸</sup>

۱۲۴. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، صص ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۴.

۱۲۵. مرضیه یزدانی، اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین ۱۳۰۰-۱۳۳۰ ش، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۷۲.

۱۲۶. این کتاب را، که اثری تبلیغاتی و غیرمحققانه است، در سال ۱۹۹۱ انتشارات جرج رونالد آکسفورد منتشر کرد. مینو ثابت با نام بهاء‌الله، شمس حقیقت آن را به فارسی ترجمه کرده است.

۱۲۷. «حسن بالیوزی»، بهائی‌پدیا، دانشنامه بهائی، همان آدرس.

۱۲۸. برای آشنایی با نقش درجه اول شبکه‌های مخفی بهائی در عملیات تروریستی و تخریبی و نفوذی دوران مشروطه و پس از آن بنگرید به: عبدالله شهبازی، «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران»، همان مأخذ، همان آدرس. تحقیقات مفصل من در این زمینه هنوز به‌طور کامل منتشر نشده است.





سر دیوید ساسون، رهبر یهودیان بغداد و بنیانگذار امپراتوری مالی ساسون‌ها در شرق بهائی‌گری و الیگارشسی دوران پهلوی از درون این امپراتوری زاده شد



تندیس سر جمشید جی جی بهای در بمبئی  
از بنیانگذاران و گردانندگان شبکه جهانی تجارت تریاک سده نوزدهم  
عکس از عبدالله شهبازی، فروردین ۱۳۷۱

ادوارد هفتم، پادشاه  
بریتانیا، و حلقه  
خصوصی دوستانش در  
شکارگاه.  
نفر اول از سمت راست  
(با عصا)  
سیر آرتور ساسون  
(۱۸۴۰-۱۹۱۲) است.  
سیر آرتور ساسون از  
اعضای اصلی هیئت  
مدیره بانک هنگ کنگ  
شانگهای HSBC  
و از مالکان بانک  
شاهنشاهی انگلیس و  
ایران (بانک شاهی)  
بود و از صمیمی ترین  
دوستان ادوارد هفتم از  
دوران ولیعهدی او.  
به نوشته سر سیسیل راث،  
مورخ سرشناس یهودی،  
یکی از مهم ترین علل  
صمیمیت ادوارد هفتم  
با وی همسر زیباروی  
آرتور بود. ادوارد  
هر ساله در فصل پائیز  
در کاخ بیلاچی  
آرتور ساسون  
به سر می برد و وی را  
«آرتور عزیز» خطاب  
می کرد.





حاج میرزا محمدعلی تاجر شیرازی، پسر دایی ارشد باب، تاجر بزرگ تریاک ایران و دلال کمپانی ساسون



باغ خلیلی،  
نیای شوقی افندی  
(رهبر بهائیان)،  
در خیابان  
خلیلی شیراز  
(۱۳۸۶)





میرزا علی محمد خان موقرال‌دوله، از رهبران اصلی فرقه بهائی  
کنسول انگلیس در بوشهر، حاکم بوشهر، دوست سید اسدالله خرقانی  
در سال‌های استقرار در جنوب، عملیات شبکه‌های مخفی علیه مجتهد لاری و مجاهدان را هدایت می‌کرد.

حسن موقر بالیوزی  
بنیانگذار بخش فارسی  
رادیو BBC





عبدالحسین و عبدالعلی دهقان  
پسران میرزا محمدباقر خان پیشکار قوام‌الملک شیرازی (ایستاده)  
شوقی افندی، رهبر فرقه بهائی (نشسته)



دکتر ذبیح قربان در کسوت ماسونی  
پسر حاج علیخان آواده‌ای بزرگ مالک بهائی آواده





ماری ماکسول (روحیه ربانی) همسر شوقی ربانی



پرنس فیلیپ، شوهر ملکه الیزابت دوم، در مراسم سوگواری ماری ماکسول (رهبر فرقه بهائی)، ژانویه ۲۰۰۰



من در کنار ساختمان معبد بهائیان در دهلی نو (معبد لوتوس)، فروردین ۱۳۷۱  
زمین چند ده هزار متری این معبد باشکوه را الیگارش‌ی پارسی (زرتشتی) هند، شرکای خاندان باب در تجارت تریاک  
سده نوزدهم میلادی، اهدا کرده‌اند. عکسبرداری ممنوع بود ولی گرفتم. عکس بعدی را فهمیدند و مانع شدند.